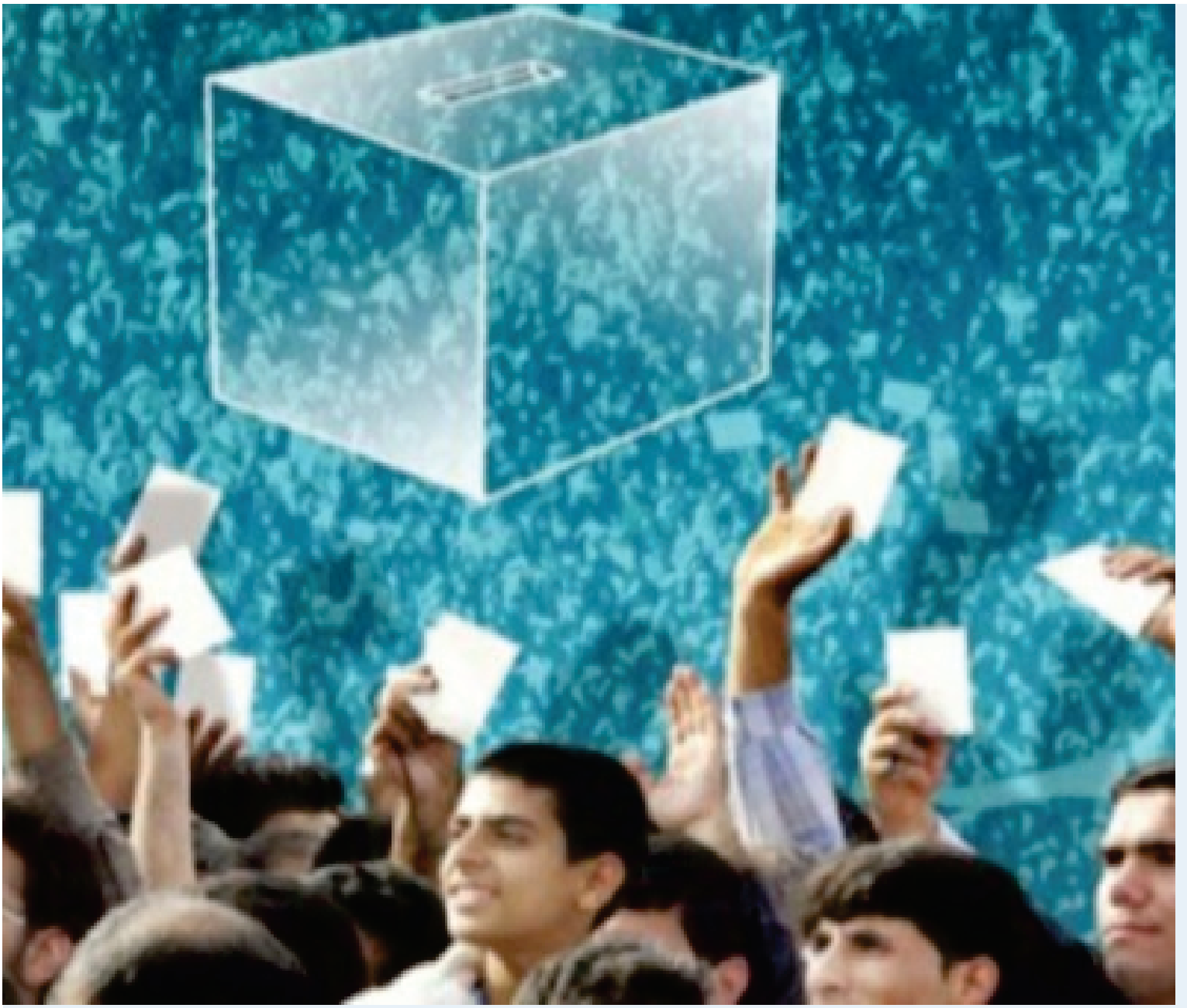

بلوغ سیاسی جامعه به چیست؟

مقصود فراستخواه

«بلوغ سیاسی» به چه معنا است؟ چگونه محقق می‌شود؟ نشانه‌های آشکار آن در یک جامعه چیست و آن را باید از چه کسانی توقع کرد؟ مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس، نویسنده، و پژوهشگر در گفتگو با روزنامه ایران در خصوص این مهم پاسخ داده است. در اینجا متن ویرایش شده آن را می خوانید.

*

برای «بلوغ سیاسی» می‌توان ابعاد مختلف در نظر گرفت؛ نخست، سازمان‌یابی مدنی و درون‌زا و پویایی‌های گروهی کف جامعه از سطوح پایین تا میانی جامعه است که طی آن صنف‌ها، حرفه‌ها، نهادهای مدنی و مردم‌نهاد (سمن‌ها) و

نهادهای محلی خودگران، سازمان پیدا می‌کنند و ارگانیسم جامعه از حیث شناختی و کنش‌مندی فعال و خلاق توسعه می‌یابد. همان‌طور که وقتی افراد به بلوغ می‌رسند، امیال، قوا، گرایش‌ها و ظرفیت‌های شناختی‌شان به سطحی از بلوغ و سازمان‌یافتگی می‌رسد.

دوم، زندگی مسالمت‌آمیز افراد در جامعه است که طی آن امکان گفت‌وگو فراهم می‌شود و افراد و گروه‌ها دیدگاه‌های متفاوت یکدیگر را شنیده و به رسمیت می‌شناسند و می‌توانند پس از گفت‌وگو در یک منطقه میانجی و خاکستری با هم اجماع کرده و روی قراردادهای اجتماعی و تعهدات اجتماعی‌شان پایبند بمانند.

سوم، شکل‌گیری ملت – دولت است؛ به این معنا که ملت و دولت در کنار هم تعامل آزادمنشانه و خلاقانه داشته باشند، دولت بداند که مسئولیت انجام خدماتی را در جامعه از سوی مردم بر عهده دارد و برای حفظ مشروعیتش باید نسبت به آنها گزارش دهنده، شفاف و پاسخگو باشد، مردم بتوانند مطالبات شان را به شکلی قانونی و مسالمت‌آمیز به دولت منتقل کنند، فضاهای میانی بین دولت و جامعه توسعه پیدا کند و مانع شکاف بین دولت و ملت شود.

چهارم، نهادینه شدن همه‌پرسی و رایزنی عمومی و میزان بودن رأی ملت و مشورت در اداره جامعه و تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز در اداره کشور است. به جای ادعای یکجانبه عقل کلی، روال کار بر این قرار گیرد که عقل‌ها مر عقل را یاری دهد و با یکدیگر گفت‌وگو کنند و هر سیاستی در کشور به قدر کافی محل نقد و بررسی جمعی و گفت‌وگو در حوزه عمومی و رضایت جمعی در حد اشباع قرار گیرد.

پنجم، وجود احزاب متعددی است که بتوانند به نحو رقابتی و با گردش قدرت، کشور را اداره کنند. اداره حزبی یک جامعه (البته در کنار آن سازمان‌یابی مدنی و صنفی و خودگردانی اجتماعی درون‌زا در سطوح پایین‌تر و میانی جامعه که قبلا بدان اشاره کردم)، باعث می‌شود تا مردم براساس اهداف و منافع خودشان به برنامه‌های مشخص احزاب رأی دهند و احزاب هم بر اساس اینکه چقدر می‌توانند خواسته‌های مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی را برآورده کنند، یک دوره چند ساله تدبیر امور را برعهده بگیرند و پاسخگوی جامعه شوند و بعد جای خود را به نحو مسالمت‌آمیز به دیگر رقبای‌شان دهند و انحصار به وجود نیاید و گردش قدرت به نحو قانونمند میسر شود.

می‌توان به فهرست ابعاد بلوغ سیاسی یک جامعه همچنان افزود اما به نظر من در کنار همه این ابعاد، «عقل سیاسی» و «عقلانیت سیاسی» مهمترین بُعد بلوغ سیاسی است. اگر «خِرَد سیاسی» در جامعه‌ای توسعه پیدا کند و به پختگی برسد، می‌توان از وجود بلوغ سیاسی در آن جامعه سخن گفت در غیر این صورت بلوغ سیاسی محقق نمی‌شود.

«خرد سیاسی» و «خردورزی سیاسی» به صورت یکجانبه توسعه پیدا نمی‌کند بلکه باید سطحی از عقلانیت معرفتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در جامعه رشد کند تا عقلانیت سیاسی را انتظار داشته باشیم. جامعه به تعبیری که «پارسونز» از حیث نظری توضیح می‌دهد، نظامی است که خرده نظام‌هایی دارد و جامعه سیاسی هم بخشی از خرده نظام‌های یک جامعه است، در نتیجه ما نمی‌توانیم شاهد عقلانیت سیاسی یک جامعه باشیم مادامی که هنوز عقلانیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فکری در آن مشکل دارد. معضل تاریخی و معاصر ما این است که صورت‌بندی‌های ایدئولوژیک از سنت باعث شده است عقلانیت نتواند براحتی رشد و توسعه پیدا کند. متفکرانی همچون محمد ارکون با نقد عقل اسلامی و محمد عابد الجابری با نقد عقل عربی کوشیده‌اند تا موانع عقلانیت در جهان اسلام و عرب را توضیح دهند. در ایران هم متفکران هر کدام به سهم خود کوشش کرده‌اند توضیحی را در خصوص موانع عقلانیت در جامعه ایرانی ارائه کنند که چرا خردورزی در ایران بسط پیدا نکرد و نهادینه نشد؟ که البته پرداختن به این چرایی، از حوصله این گفت‌وگو بیرون است.

باید تأکید کنم بنده به جای عقل و عُقلا به «عقلانیت» تأکید دارم. منظور من از خردورزی سیاسی، نهادها، سیستم‌ها و ساختارهای عقلانی است، اینها غیر از وجود عاقلان و فرزانگان است. کسانی عقلانیت را به عُقلای یک جامعه فرو می‌کاهند. این در حالی است که وجود عُقلا در یک جامعه برای محقق شدن عقلانیت سیاسی اصلاً کافی نیست. تاریخ ایران همواره از عقلای بسیار برخوردار بوده است. نه فقط در سده سوم، چهارم و پنجم هجری که دوره زرین تمدن ایرانی است و ما امثال ابوریحان بیرونی، بیهقی، زکریای رازی، خیام و خوارزمی و همچنین وزیران، دولتیان و منشیان عاقل داشتیم، بلکه در دوران طولانی انحطاط نیز جامعه و فرهنگ ایرانی هیچ وقت خالی از عاقلان نبود. اما با وجود اینکه عاقلان در جامعه بودند، خلاف عقل زندگی و عمل می‌شد و این یک پارادوکس بود؛ علت آن هم این است که ما ساختارهای مبتنی بر عقلانیت نداشتیم. واقعیت این است که فقط از رهگذر ساختارهای عقلانی است که عقلا می‌توانند با هم وارد گفت‌وگو شده و فرصت بیان دیدگاه‌های خردمندانه شان را پیدا کنند و بتوانند نتایج یافته‌های خود را پیگیری کنند. فقط به شرطی که در جامعه زمینه‌های لازم برای رجوع به عقلِ عاقلان فراهم آید و رسانه‌های بسیار برای رجوع به این عقلا تعریف شود، می‌توان از خرد سیاسی و خردورزی سیاسی و به تبع آن بلوغ سیاسی سخن گفت. در این فضا، اداره کشور بر مبنای عقلانیت صورت می‌گیرد. صرف وجود قائم‌مقام‌ها و امیرکبیرها کافی نیست. اداره کشور باید بر مبنای خردورزی باشد؛ به تعبیری، لازم است مبنای حکمرانی و تصمیم‌گیری استراتژیک و راهبردی در یک جامعه، تدبیر عقلانی و رجوع سیستماتیک به عقلانیت اجتماعی باشد.

تدبیر عقلانی به این معنا که جامعه این اختیار را داشته باشد تا در امور سرنوشت‌ساز خود پیوسته محاسبه سود و زیان کند و تصمیم‌گیری‌ها بر مبنای آن صورت گیرد. مهمترین تعریف عقلانیت این است که هدف‌هایی در جامعه انتخاب شود

صرف وجود قائم‌مقام‌ها و امیرکبیرها کافی نیست. اداره کشور باید بر مبنای خردورزی باشد؛ به تعبیری، لازم است مبنای حکمرانی و تصمیم‌گیری استراتژیک و راهبردی در یک جامعه، تدبیر عقلانی و رجوع سیستماتیک به عقلانیت اجتماعی باشد.

که معقول باشد و همچنین از وسیله‌های معقولی هم برای رسیدن به آن اهداف بهره گرفته شود؛ به تعبیری، در پس آن اهداف، منطقی عرفی باشد، محاسبه و واقع‌گرایی وجود داشته باشد. البته هدف معقول کافی نیست و باید وسیله‌های مناسب نیز برای تحقق بخشیدن به آن اهداف انتخاب شود. ماکس وبر در این زمینه بحث‌های مهم و گسترده‌ای تحت عنوان عقلانیت ابزاری یا عقلانیت «هدف- وسیله‌ای» دارد. در جامعه سیاسی که بر اساس تدبیر عقلانی اداره می‌شود و در آن محاسبه سود و زیان صورت می‌گیرد، افراد و گروه‌ها بر اساس دلایل و شواهد عینی و تجربی رفتار می‌کنند نه بر اساس احساسات شان. اداره کشور نیز بر اساس عقلانیت و محاسبه هزینه و فایده عمومی صورت می‌گیرد.

عقلانیت و به تبع آن بلوغ سیاسی، از یک جهت «پروسه» است؛ چون یک شبه بلوغ و عقلانیت سیاسی در یک جامعه به منصه ظهور نمی‌رسد. برای به ثمر رسیدن بلوغ سیاسی به مثابه یک پروسه نخست باید زیرنظام‌های جامعه به تدریج به بلوغ برسند، کتاب‌ها نوشته شوند، مجلات منتشر شوند، ارتباطات و شهرنشینی توسعه یابد، دانش ضمنی مردم انباشت پیدا کند، آگاهی‌های سیاسی و تحصیلات و سواد رسانه‌های آزاد گسترش یابد و نهادهای مدنی و صنفی وحرفه‌ای و مردم نهاد توسعه پیدا کند که زمینه‌ساز بلوغ سیاسی جامعه می‌شود. در نتیجه جامعه ضمن پیگیری مُصرانه مطالبات خود، از رادیکالیسم پرهیز می‌کند و تن به یکه‌سالاری نمی‌دهد. شما می‌توانید جامعه دهه پنجاه شمسی را با جامعه کنونی مقایسه کنید. اکنون به نسبت آن دوره، جامعه رفتار سنجیده‌تری در پیش می‌گیرد. این مسیر بلوغ و عقلانیت سیاسی به تدریج طی می‌شود و در این فضا تجربیات بسیار اثرگذار هستند. بنابراین، پروسه چیزی است که به تدریج از طریق یک سلسله تغییرات در زندگی محقق می‌شود.

اما نمی‌توان بلوغ جامعه سیاسی را صرفاً به پروسه های تدریجی سپرد، چرا که در این صورت جامعه نمی‌تواند خود را به مسیر رقابت‌پذیری‌های جهانی برساند. از این رو، نباید به پروسه ها قناعت کرد بلکه «پروژه‌هایی» هم لازم است؛ اما منظور من از پروژه وجود کنشگرانی آزاد در جامعه است که ابتکار داشته و «طرح‌های اقدام» ارائه کنند. بتوانند با سیاست‌های رسمی حاکمان، مخالفت فعال مسالمت‌آمیزی داشته باشند، به جامعه نهیب بزنند، نگاهی انتقادی به جامعه داشته باشند، افق‌های تازه بگشایند و پرسش‌های جدیدی در برابر جامعه بگذارند. این پروژه‌ها (در قالب کنشگران) می‌توانند جامعه سیاسی را در مسیر رسیدن به بلوغ یاری کنند.

یکی از مهمترین شاخصه‌های بلوغ سیاسی «سازمان‌یابی درونی» است. جامعه توده‌ای، که سازمان‌یابی درون‌زا ندارد و به صورت موج‌صفت و توده‌وار است به طور قطع، جامعه بالغی نیست. جامعه سیاسی وقتی بلوغ یافته است که در آن سازمان‌های اجتماعی، مدنی، محلی، صنفی و حرفه‌ای و مردم‌نهاد وجود داشته باشد و ارتباطات میان افراد بر اساس پویایی‌های گروهی و مشارکت‌های اجتماعی صورت گیرد، این جامعه به سمت بلوغ حرکت می‌کند اما در یک جامعه توده‌ای، احساسات و هیجانات است که جامعه را پیش می‌برد. در جامعه بلوغ یافته سیاسی، حوضچه‌های آرامش مدنی و اجتماعی وجود دارد که در آن حوضچه‌ها

افراد می‌توانند به طور دقیق در مورد مسائل‌شان صحبت کنند. اما واقعیت این است که هشتاد میلیون در عمل که نمی‌توانند با هم گفت‌وگو کنند، در نتیجه باید حرفه‌ها، صنف‌های مختلف، سازمان‌های مردم‌نهاد و NGOها و... شکل گیرد و موضوعات و مسائل مختلف جامعه به نهادهای مشخصی سپرده شود و افراد بنا بر توانایی، حرفه و علایق خود در هر یک از این نهادها عضو شده و پیرامون مسائلی که در هر یک از این حوزه‌ها وجود دارد، با هم گفت‌وگو کنند. مثلاً، اگر صنفی برای جامعه روزنامه‌نگاران تعریف شود، اهالی این حوزه می‌توانند در قالب این صنف با هم گفت‌وگو کرده و برای رفع مسائل این حوزه قوانینی را تعیین کنند. به دنبال ایجاد چنین سازمان‌هایی، جامعه به تدریج به سمت بلوغ می‌رود؛ چون جامعه به دلیل وجود این حوضچه‌های آرامش می‌تواند پیوسته خود را اصلاح کند.

بنابراین، اینکه بلوغ سیاسی یک پروسه است یا پروژه باید گفت که بلوغ سیاسی از یک طرف فرآیندی تکوینی است که طی آن به تدریج جامعه به بلوغ می‌رسد از سوی دیگر هم نمی‌توان جامعه را موکول کرد به فرآیند تدریجی، باید اقدام‌ها، کنش‌ها و ابتکارهایی وجود داشته باشد تا جامعه را به سمت عقلانیت و بلوغ سیاسی سوق دهد.

وقتی جامعه سیاسی بلوغ پیدا کرد، رفتارهایش پرهزینه نمی‌شود، خطاهای حکمران به موقع دیده شده و در همان مراحل اولیه خطاها برطرف می‌شود، در نتیجه، هزینه سیاسی در جامعه کاهش می‌یابد و حرکت جامعه قاعده‌مند شده و قابل پیش‌بینی است. البته این بدان معنا نیست که وقتی جامعه به بلوغ می‌رسد رویین تن می‌شود و در آن هیچ تنشی وجود نخواهد داشت، در جوامع بلوغ یافته سیاسی هم گاهی تنش‌های بزرگی به وجود می‌آید، اما جامعه سرنگون و دچار فروپاشی نمی‌شود و هزینه‌های سنگینی نمی‌پردازد و می‌تواند خود را سرپا نگه دارد.

بلوغ سیاسی را باید از چه کسانی توقع داشت؛ گروه‌های مرجع، روشنفکران، دولتمردان یا مردم؟

باید گفت در همه جای دنیا، در ابتدای امر، انتظارات متوجه نخبگان و الیت جامعه است؛ اینها مهمترین گروه‌هایی هستند که باید وارد حوزه کنشگری شوند؛ البته به لحاظ اخلاقی همه افراد جامعه در سطح خانواده، حرفه و سازمان خود این مسئولیتِ کنشگری برای رسیدن به بلوغ سیاسی را بر عهده دارند. اما توقع داشتن از مردمان درگیر زندگی معیشتی قدری آرمان‌گرایانه است.

جامعه سیاسی وقتی بلوغ یافته است که در آن سازمان‌های اجتماعی، مدنی، محلی، صنفی و حرفه‌ای و مردم‌نهاد وجود داشته باشد و ارتباطات میان افراد بر اساس پویایی‌های گروهی و مشارکت‌های اجتماعی صورت گیرد.

اگر بخواهیم واقع‌گرایانه به این مسأله بنگریم، در وهله نخست این نخبگان و الیت جامعه هستند که باید وارد میدان کنشگری شوند. این نخبگان گاه در درون دولت و گاه در بیرون از دولت قرار دارند. در ایران متأسفانه نخبگان دولتی کوششی جدی برای گوش سپردن به کنشگران مدنی نشان نمی‌دهند؛ چرا که معمولاً درگیر قدرت و رانت و حتی مبتلا به فساد هستند و منافعی دارند. از این رو، اقدام‌هایی اساسی صورت نمی‌دهند. در این فضا، بیشتر باید از کنشگران مدنی، روشنفکران، فعالان اجتماعی و فرهنگی، استادان دانشگاه، هنرمندان، متفکران، مسئولان سازمان‌های حرفه‌ای و صنفی، نویسندگان، پژوهشگران و... توقع داشت. در جامعه ایران از آنجا که برای حوزه عمومی محدودیت‌هایی وجود دارد، صدای این کنشگران به قدر کافی به گوش‌ها نمی‌رسد.

در سال‌های اخیر بنده در جای یک دانش‌آموز، کوشیدم در مجامع علمی متعدد، حاصل مطالعات تاریخی و اجتماعی‌ام را تحت مفهوم «کنشگران مرزی» در سطح نظریه‌پردازی تقدیم کنم و تاکنون بسیاری از محققان و صاحبنظران و منتقدان به این مفهوم پرداخته‌اند. واقعیت این است که در داخل دولت به دلیل تصلب ساختارها، عمودی بودن سیستم‌ها، کمتر از سوی دولتیان شاهد کارهای جدی هستیم، از طرف دیگر، در جامعه هم محدودیت‌هایی در حوزهٔ عمومی و مدنی برای فعالیت الیت منتقد آزاد و مستقل وجود دارد. در این فضا این پرسش مطرح می‌شود که کنشگری در جامعه را بالاخره از چه گروهی باید توقع داشت؟

بر اساس مطالعاتی که در تاریخ ایران داشته‌ام، دریافته‌ام که استعدادهای فرهنگی و تمدنی ما به دنبال راه‌هایی سوق یافته است که هرچند کافی نیست ولی به هر حال راه علاجی است. نژاد خاصی از کنشگران در ایران بوده و هست که بنده آنها را «کنشگران مرزی» نامیده‌ام. تحصیلات، سبک زندگی، خانواده و ارتباطات این کنشگران باعث شده تا در میان «دیوان دولت» و «ایوان ملت» در تردد باشند و ضمن آنکه پایی در دولت دارند با دردها و دغدغه‌های جامعه و گفتمان جامعه هم آشنا باشند. بنابراین، این کنشگران به دلیل نفوذی که در سیستم‌های تصمیم‌سازی دارند، می‌کوشند تا در قالب برخی تصمیم‌ها، اقدام‌ها، برنامه‌ها، لایحه‌ها دغدغه‌ها و مطالبات متن جامعه را به سیستم‌های رسمی و تصمیم‌گیرنده منتقل کرده و به سیاست تبدیل می‌کنند. اینها (کنشگران مرزی) می‌توانند تا حدی کمبود کنشگری را در ایران جبران کنند و به اعتقاد من این امر یکی از نشانه‌های بلوغ سیاسی خاص جامعه ایرانی است که دنبال راه‌های علاجیه حداقلی از سر لاعلاجی می‌رود و به خاطر وجود این جنس از کنشگران است که جامعه ایران با همه بی‌ثباتی‌ها، مسائل، مشکلات و موقعیت خاص ژئوپلیتیک همچنان دوام آورده است. با همه اینها متأسفانه امروز جامعه سیاسی ایران، با وجود همه استعدادهایی که در آن وجود دارد، هنوز نتوانسته خود را به درجات عالی بلوغ برساند.